

تبیین امکان تحقق علم حضوری به نفس مجرد مطابق برهان هوای طلق

h.shad@h-shad.ir

حامد شاد / دکتری معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

پذیرش: ۹۸/۰۳/۱۹

دریافت: ۹۷/۱۱/۰۶

چکیده

ابن سینا در مقام اثبات جوهر نفسانی و غیرمادی برای انسان، برهان هوای طلق را مطرح می‌کند و مدعی می‌شود که وجود جوهر نفسانی امری بدیهی است و با بیانی تنبیهی، ما را به درک این امر بدیهی یاری می‌کند. او برهان هوای طلق را به عنوان یک برهان تجربی مطرح نمی‌کند، اما حالت تصویرشده در برهان، علاوه بر تحقق فرضی، قابلیت تحقق عینی و واقعی را هم دارد. حالت غفلت از بدن و حواس ظاهری که او مفروض می‌گیرد، با استفاده از «داروهای بی‌حسی» و با استفاده از «عملیات محرومیت حسی» به تحقق عینی رسیده است. آنچه با کمک این برهان درک می‌شود، نفس مجرد است، نه مفهوم کلی یا صورت خیالی بدن یا افعال و حالات درونی و یا یکی از اعضای داخلی مانند مغز. روش تحقیق در این مقاله، عقلی، توصیفی و تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: ابن سینا، برهان هوای طلق، برهان انسان معلق، نفس انسانی، تجرد نفس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

برهان «هوای طلق» یا «انسان معلق» یا «انسان پرنده» از دقیق‌ترین و عمیق‌ترین دلایل فلسفی *ابن‌سینا* برای اثبات وجود نفس و مغایرت آن با بدن است. این برهان در طی قرون وسطا در اروپا شهرت و نفوذ بسیار داشت و مورد تحسین و اعجاب فلاسفه اسکولاستیک بوده است. گویی خود *ابن‌سینا* نیز به این برهان علاقه و عنایت خاص داشته و برای آن ارزش و اهمیت فراوان قایل بوده است؛ به همین جهت آن را به کرات در آثار خود مانند *تسفا* (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۳) و *اشارات* (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۹۲) ذکر کرده است.

تبیین برهان

ابن‌سینا این برهان را در *اشارات* چنین تبیین می‌کند: به درون خودت رجوع کن و تأمل کن. ذات خود را در ابتدای خلقت با عقل سالم و هیأت جسمانی، بی‌عیب و نقص (از قبیل زخم و بیماری و معلولیت) تصور کن و فرض کن در حالتی هستی که اجزای بدنت را نمی‌بینی و اعضای بدنت با یکدیگر تماس ندارند؛ بلکه از یکدیگر فاصله دارند و بدون دریافت هرگونه تحریک حسی در هوا معلق‌اند؛ در چنین شرایطی می‌یابی که از هر چیزی بجز آئیت و هستی و هویت خودت غافل» (همان).

شرح اشارات، *خواجه نصیرالدین طوسی* در شرح این عبارات می‌نگارد: شیخ‌الرئیس می‌خواهد ما را بر وجود نفس انسانی و غیریت آن با بدن آگاه کند، و این کار را با فرض حالتی برای انسان شکل می‌دهد که انسان در آن حالت چیزی غیر از ذاتش را درک نکند؛ به این صورت که خود را در ابتدای تولد فرض کند. قید «ابتدای تولد» برای آن است که هیچ صورت ذهنی حسی و خیالی و عقلی از چیزی مانند بدن خود نداشته باشد. نیز شرط است که در آن حالت، معلولیت ذهنی نداشته باشد و قوای ادراکی اش سالم باشند تا بتواند به درک ذاتش نائل شود. صحت و سلامت هیأت جسمی و روانی نیز شرط است؛ برای اینکه از بیماری و دردی، رنج نبرد و درک آن حالت او را از درک ذاتش باز ندارد. نیز شرط است به‌گونه‌ای باشد که اعضای بدنش را نبیند تا گمان نکند او همان مجموعه اعضایش است. اعضایش نیز باید با یکدیگر تماس نداشته باشند تا آنها را با حس لامسه درک نکند. نیز باید خود را در هوایی باز و آزاد،

وجود انسان از دو ساحت متحد نفس مجرد و بدن مادی تشکیل شده است. اثبات نفس غیرمادی یکی از دغدغه‌های همیشگی فلاسفه اسلامی بوده است. براهین متعددی برای اثبات نفس غیرمادی اقامه شده که یکی از آنها، برهان «هوای طلق» یا برهان «انسان معلق» است که توسط *ابن‌سینا* مطرح شده است. این برهان با همه نیکویی و بداعت خود، نیازمند تبیینی است که بتواند اشکال‌ها و ایرادها را رفع کند. شاید مهم‌ترین ایراد، فرضی بودن و عدم امکان تحقق واقعی حالت تصویرشده در برهان است. در ادامه، گفته خواهد شد که اولاً فرضی بودن و عدم امکان تحقق واقعی اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ ثانیاً این حالت تصویرشده در برهان، امکان تحقق واقعی نیز دارد.

لزوم اثبات تجرد نفس انسانی - که پایه بسیاری از باورهای دینی است - به‌طور عام، و اثبات آن با تکیه بر علم حضوری - که شریف‌ترین و ارزشمندترین نوع علم و آگاهی است - به‌طور خاص، پرداختن به برهان هوای طلق و دفع و رفع موانع و شبهات پیرامون را ضرورت می‌بخشد.

در این مقاله علاوه بر تبیین بی‌نیازی برهان مزبور از تحقق واقعی حالت تصویرشده در آن و کافی بودن تحقق فرضی، بیان می‌شود که تحقق واقعی نیز امکان‌پذیر است و به همین منظور، دو راهکار نو و جدید ارائه می‌شود؛ بدین ترتیب، پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا حالت ترسیم‌شده در این برهان یک حالت فرضی است یا امکان تحقق واقعی نیز دارد؟ بعد از اینکه تبیین شد حالت مزبور هم حالت فرضی است و هم امکان تحقق واقعی دارد، به عنوان مسایل فرعی تبیین می‌شود که نفس درک‌شده در این حالت، مفهومی کلی از انسان یا بدن یا صورت خیالی بدن یا افعال و حالات درونی و یا مغز یا عضوی مانند آن نیست، بلکه جوهری مجرد و فرابدنی است.

ابن‌سینا و برهان هوای طلق

در دوران *ابن‌سینا*، مسئله روح یا نفس مجرد یکی از مباحث پرچالش بود و انکار روح فرامادی و نظریه مادی بودن نفس طرف‌داران جدی همانند *اشعری* و *باقلانی* (ابن‌حزم، ۱۲۴۷ق، ج ۵، ص ۴۷) داشت. دغدغه کشف حقیقت و تبیین درست معارف دینی او را بر آن داشت تا به این مسئله اهتمام جدی بورزد و در آثار فلسفی خود به نقد انسان‌شناسی ماده‌گرایانه بپردازد (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۰).

اسباب و ابزاری نمی‌توان بدون ایجاد تحریک حسی در بدن انسان، او را در هوا معلق نگه داشت. چشم و گوش و بینی و دهان را شاید بتوان بست و مسدود کرد، ولی حس لامسه را که در سراسر بدن انسان فعال است و به کم‌ترین فشار و به ملایم‌ترین جریان هوا واکنش نشان می‌دهد، نمی‌توان تعطیل کرد. حال که این حالت قابل تحقق نیست، نتایج بارشده بر آن نیز بی‌اعتبار و غیرقابل استناد خواهد بود.

پاسخ این اشکال آن است که *ابن‌سینا* معتقد است وجود «خود»ی غیر از بدن برای انسان امری بدیهی است و هرکسی «خود» فرابدنی خود را با علم حضوری و بدون واسطه درک می‌کند. برهان هوای طلق، یک برهان تجربی نیست؛ بلکه برهانی تبیینی است که انسان غافل را نسبت به امری بدیهی آگاه می‌کند و به او کمک می‌کند تا بتواند پرده بی‌توجهی و غفلت را کنار بزند و «خود» خودش را که در نزد خودش حاضر است، بدون واسطه مشاهده کند. یعنی حالتی را که *ابن‌سینا* مطرح می‌کند، نیازی به تحقق عملی ندارد؛ بلکه صرف فرض آن در ذهن، به انسان کمک می‌کند تا به درک حضوری نفس خود نایل شود.

از آنجا که هدف برهان، کمک به فراهم شدن موقعیتی برای تحقق علم حضوری به نفس از طریق ایجاد انزوای نفس درک‌کننده از اعضای بدن و بی‌توجهی به آنهاست، بریدن تک‌تک اعضای بدن و جدا کردن واقعی آنها از هم و از نفس ضرورتی ندارد، بلکه صرف روی‌گردانی و بی‌توجهی عمدی می‌تواند کارگشا باشد. همان‌طور که احساس گرسنگی و درد را با غفلت و بی‌توجهی می‌توان موقتاً محو کرد و به ناپودی سپرد. بنابراین *ابن‌سینا* شرایطی را طراحی می‌کند که در آن اوضاع و شرایط، بدون از دست دادن بدن و بدون جدا شدن واقعی از آن، بتوان بکلی از آن انصراف یافت و نسبت به آن بی‌توجه شد.

با عمل به پیشنهاد *ابن‌سینا* و با ایجاد اوضاع و شرایط مدنظر او می‌توان به گونه‌ای از بدن غافل شد که گویا واقعاً از آن جدا شده و واقعاً ارتباطی با آن وجود ندارد. در چنین حالتی، اگر باز نفس حاضر بود و ادراک می‌شد، معلوم می‌شود که چیزی غیر از بدن است.

کسی را فرض کنید که از یک احساس منفی در درون خود رنج می‌برد و گمان می‌کند که این احساس منفی منبث از حضور شخص خاصی است، اما در این باره اطمینان ندارد. برای اینکه به اطمینان برسد، به او پیشنهاد می‌شود که این احساس خود را در دو حالت حضور و غیبت شخص موردنظر بررسی کند؛ که اگر حضور و غیبت آن شخص موجب ایجاد و محو آن احساس بود، می‌توان

معلق فرض کند که در آن حالت هیچ کیفیت مزاحمی مثل گرما و سرما احساسش را تحریک نکند و به‌طور کلی نه بدنش را و نه چیزی خارج از بدنش را احساس نکند. در چنین حالتی، انسان از هر چیزی مثل اشیای خارجی و مثل اعضای ظاهری و باطنی خود (ظاهری مثل دست و پا، باطنی مثل قلب و معده) و اینکه جسمی ذوابعاد دارد و حواس و نیروهایی دارد، غافل است؛ جز ذات خودش که آن را ثابت و تحقق یافته درمی‌یابد. بنابراین اولین و واضح‌ترین ادراک برای انسان، درک نفس خود است. روشن است که چنین ادراکی با تعریف و حد و رسم و نیز با استدلال و برهان به دست نمی‌آید» (همان).

این برهان از نظر *صدرالمتألهین* نیز تام و بی‌اشکال است و بر مجرد نفس انسانی دلالت دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۲۱۲).

حاصل این برهان آن است که انسان خودش را، نفس خودش را بی‌واسطه و با علم حضوری می‌یابد و می‌فهمد که نفس و خودی فراتر از این بدن مادی دارد. این برهان یک برهان تبیینی است و *ابن‌سینا* با این برهان و با ترسیم حالت مزبور در آن، می‌خواهد موانع غفلت از نفس مجرد را بزدايد و شرایط تحقق علم حضوری به نفس را فراهم سازد؛ زیرا ممکن است انسان در اثر اشتغال به بدن و امور بدنی و مادی پیرامون خود از نفس مجردش غافل باشد و با بی‌دقتی، وجود چنین ساحتی را در درون خود انکار کند یا مورد تردید قرار دهد. برای زدودن این عوامل غفلت و بی‌دقتی، باید با انزوا از هر چیزی که غیر از نفس است، در حقیقت نفس تأمل کرد و آن را به‌صورت متمرکز مورد بررسی قرارداد. درباره حقیقت نفس، یک فرضیه این است که آن، همین بدن گوشت و پوست و استخوان‌دار است. فرضیه دیگر این است که نفس چیزی غیر از این بدن است. انسان برای اینکه بتواند در این باره قضاوت درستی داشته باشد، باید شرایط انزوا از بدن و اعضای بدنی را نیز فراهم آورد و در آن هنگام درباره «خود» تأمل کند و ببیند آیا خود را همچنان درک می‌کند یا نه. اگر درک نکرد، معلوم می‌شود نفس همان بدن بود که اکنون غایب است و مورد غفلت قرار گرفته است؛ اما اگر همچنان خودش را درک کرد، آشکار می‌شود که نفس، چیزی غیر از بدن است.

اشکال تحقق‌ناپذیری

یکی از ایرادهایی که ممکن است درباره این برهان مطرح شود، اشکال تحقق‌ناپذیری است. ممکن است گفته شود که حالت تصویرشده در این برهان امکان تحقق واقعی ندارد؛ زیرا با هیچ

کنید که چشم و گوش و بینی و دهان هم بسته باشند و همه محرک‌های نوری و صوتی و غیره مسدود شوند و هیچ تحریکی نسبت به حواس بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی نیز صورت نگیرد؛ در این حالت، به آسانی فرض برهان هوای طلق تحقق پیدا می‌کند و انسانی که در چنین حالتی قرار دارد، می‌تواند بدون اینکه تعلق حسی به بدن خود داشته باشد، به حقیقت خود ملتفت شود و آن را شهود کند و دریابد که «من» درونش چیزی غیر از بدن او است.

شاید بی‌حسی کل بدن (بدون بی‌هوشی) برای کمتر کسی اتفاق افتاده باشد، ولی بی‌حسی بخشی از بدن برای بسیاری از انسان‌ها رخ داده است. مثل بی‌حسی نخاعی که در آن با تزریق ماده بی‌حسی در کنار نخاع (اسپینال) یا در فضای اطراف نخاع (اپیدورال)، عصب نیم‌تنه پایینی بدن چنان از کار می‌افتد که علاوه بر بی‌حسی پوست، قدرت انقباض و انبساط عضلات نیز سلب می‌شود و فرد احساس می‌کند هیچ‌گونه تعلق نسبت به پاهای خود ندارد. نگارنده خود تجربه بی‌حسی نخاعی را داشته و در آن حالت، تجربه کرده که علم حضوری به نفس، از بی‌حسی کامل نیمی از بدن، کوچک‌ترین تأثیری نگرفته است و از بین رفتن آگاهی حسی به نیمی از بدن، باعث نشده که آگاهی به نفس نیز تجزیه و نصف شود. در صورتی که اگر نفس همان بدن می‌بود، می‌بایست با تغییر دامنه حواس نسبت به بدن، نفس نیز دچار این تغییر شود.

گفتنی است که تعطیلی کامل حس لامسه و سایر حواس، طی آزمایشی با نام «محرومیت حسی» (Sensory Deprivation) تجربه شده است. این آزمایش در دنیا با اهداف گوناگونی مانند شست‌وشوی مغزی (پناهی شهری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸) برای بهره‌برداری‌های نظامی و تخلیه اطلاعات و باورها و القای اطلاعات و باورهای جدید و تغییر اوصاف و خصوصیات نفسانی؛ یا ایجاد آرامش با فراموش کردن وقایع تلخ گذشته؛ یا برای مقابله با دردهای مزمن و مانند آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در عملیات محرومیت حسی، فرد در درون اتاقکی خاص قرار می‌گیرد که اغلب با مقداری آب با ویژگی‌های خاص (از جمله هم‌دمایی کامل با بدن) پر می‌شود و نور و صدا و بو و هر تحریک‌کننده حس دیگری مسدود می‌شود و فرد مدتی در آن اتاقک به صورت معلق و رها در آب قرار می‌گیرد و به‌طور موقت از بدن و دنیای خارج منقطع می‌شود (encyclopedia و wikipedia، ذیل واژه «محرومیت حسی»).

اطمینان یافت که شکل‌گیری این احساس منفی به آن شخص ربط دارد و برای حل آن باید او را نیز درگیر مسئله کرد. فرض کنید شرایط طوری است که بهره‌گیری از دو حالت حضور و غیاب واقعی آن شخص مقدور نیست و آن شخص پیوسته در نزد این فرد حاضر است. در چنین وضعی، به جای «حضور و غیاب واقعی» او، می‌توان از «فرض حضور و غیاب» او کمک گرفت؛ یعنی با توجه شدید به آن شخص، می‌توان حالت حضور واقعی او را بازسازی کرد و با غفلت و بی‌توجهی جدی به او می‌توان فضایی را فراهم کرد که گویا آن شخص واقعاً در آن فضا حضور ندارد و بکلی از آن غایب است. با تحقق فرضی و ساختگی این دو حالت می‌توان ارتباط آن احساس منفی را با حضور آن شخص بررسی کرد و درباره آن به قضاوت نشست.

نتیجه آنکه حتی اگر نتوان انسان معلق در هوای طلق را واقعاً به‌گونه‌ای محقق کرد که ارتباط آن با بدن بکلی قطع شود، می‌توان با صرف فرض ذهنی و با کنترل تأمل و توجه خود، ارتباط درکی و شناختی را با بدن بکلی قطع کرد یا به حداقل رساند و در آن فضا به درک و مشاهده نفس نشست و با درک حضور آن و غیبت بدن به این نتیجه رسید که نفس حقیقتی غیر از بدن است.

اینکه *ابن‌سینا* این برهان را با عنوان «تنبیه» مطرح می‌کند و در آن سخن از «فرض» به میان می‌آورد (آن هم فرض حالتی در بدو تولد که با اسباب عادی قابل تجربه نیست؛ زیرا راهی برای بررسی تصور نوزاد از نفس خود وجود ندارد) و اینکه این برهان را فقط به حال اهل فطنه و دقت نافع می‌داند، به‌خاطر همین است که برهان خود را تلنگری بر یک امر بدیهی می‌شمارد. حتی در پاره‌ای از عبارات خود به بی‌نیازی درک نفس غیرمادی از استدلال و به تنبیهی بودن بیان خود تصریح می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۶۰؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۱۳).

از این گذشته، حالت تصویرشده در این برهان به‌خوبی قابل تحقق عملی است و می‌توان با آزمایش واقعی، درستی این برهان را احراز و تأیید کرد. درست است که نه با طناب و نه با فشار هوا و نه با تغییر نیروی جاذبه و نه با چیز دیگری نمی‌توان انسان را به‌گونه‌ای در هوا معلق نگه داشت که حس لامسه او این ابزارها و نیروها را احساس نکند؛ ولی آیا با از کار انداختن حس لامسه از درون نیز نمی‌توان حالت فرضی *ابن‌سینا* را تحقق خارجی بخشید؟!

با تزریق داروی بی‌حسی در سراسر بدن می‌توان عصب‌های حس لامسه را موقتاً از کار انداخت؛ بدون اینکه آگاهی و هشیاری انسان از بین برود و به بی‌هوشی منجر شود. در چنین حالتی، فرض

بدن یا مفهوم کلی آن، با چیزی که به عنوان «من» با علم حضوری درک می‌شود، واضح و روشن است؛ پس حتی کسی که صور خیالی و عقلی از بدن خود دارد، می‌تواند آنها را از نفس خودش که آن را حضوراً درمی‌یابد، تفکیک کند و آنها را از هم تمایز دهد و به‌آسانی تشخیص دهد که «من» آن صورت خیالی یا عقلی بدنم نیستم. به عبارت دیگر، برای تفکیک صور خیالی و عقلی بدن با معلوم حضوری نفس، نیازی به حذف آن صورت نیست؛ بلکه با وجود آنها نیز با اندک تأملی می‌توان نفس را که معلوم حضوری است به وضوح مشاهده کرد و آن را با صورت‌های خیالی و عقلی خلط نکرد. اینکه *بن‌سینا* فرض خود را به ابتدای خلقت و بدو تولد برده، برای آسان‌تر شدن کار است، نه اینکه بخواهد بگوید، بعد از آن دیگر این فرض تحقق نمی‌یابد.

از این گذشته، مدعای برهان هوای طلق، غیرجسمانی بودن نفس است؛ پس حتی در صورت خلط معلوم حضوری نفس با صور خیالی یا عقلی بدن، باز مدعا ثابت می‌شود؛ زیرا اولاً صورت خیالی و عقلی بدن، هرچند از صورت محسوس آن ساخته شده‌اند و با واسطه به محسوس خارجی متصل‌اند؛ ولی خودشان از نظر وجودی اموری مجرد و غیرمادی هستند و اکنون که حواس ظاهری قطع شده، هیچ حسی برای درک صور خیالی و عقلی دخالت ندارد. ثانیاً همه صور علمی اعم از حسی و خیالی و عقلی، مجرد و غیرمادی‌اند؛ و معلوم مجرد را فقط عالم مجرد می‌تواند درک کند؛ پس درک‌کننده این صور نیز باید غیرمادی باشد که همان جوهر نفسانی نامیده می‌شود.

اشکال افعال یا حالات درونی

شاید آنچه به عنوان نفس درک می‌شود، نفس نیست؛ بلکه افعال درونی (مثل اندیشیدن و خیال‌پردازی، خشم کردن، دل‌تنگ شدن) یا حالات و عوارضی مانند شادی و غم و آرامش و مانند آن است و به اشتباه جوهری مستقل تفسیر می‌شود.

پاسخ این اشکال این است که هیچ فعلی بدون فاعل و هیچ عارضی بدون معروض نیست. اگر امور درک‌شده از سنخ افعال یا عوارض درونی باشد، باز بر وجود نفسی که فاعل آن افعال یا معروض آن عوارض است دلالت دارد. البته این دلالت به معنای واسطه بودن آن افعال و عوارض برای ادراک نفس نیست؛ زیرا گفتیم که درک نفس، حضوری است و در علم حضوری، معلوم بدون واسطه در نزد عالم حاضر می‌شود.

«چگونه گفته می‌شود که افعال یا عوارض نفس برای درک خود نفس، واسطه است؛ درحالی که فعل یا عارضی اگر مطلق و بدون ارتباط



انقطاع حواس در عملیات محرومیت حسی، متناسب با هدف و ابزار مورد استفاده، درجات متفاوتی دارد و دارای شدت و ضعف است؛ ولی انقطاع کامل حواس هم امکان‌پذیر است. به گزارش آزمایش‌شوندگان، در همه موارد آزمایش، با اینکه ارتباط با بدن و حواس ظاهری قطع می‌شود، ولی حضور نفس و درک درونی از «خود» هرگز قطع نشده و همواره فرد به «من» خود آگاهی داشته است و بعد از اتمام کار، خود را و احساس درونی خود را به خوبی توصیف کرده است (آهنچی، ۱۳۹۰، ص ۷۹).

اشکال مفهوم کلی یا تصور خیالی بدن

شاید آنچه با قطع حواس به عنوان نفس می‌پنداریم، تصویر خیالی بدن یا مفهوم کلی آن است که قوه خیال یا عاقله آن را از صورت حسی بدن که قبل از قطع حواس مشاهده کرده، به دست آورده است. برای دوری از همین اشکال است که *بن‌سینا* فرض را می‌برد به اوان تولد؛ آن‌گاه که نوزاد تازه وارد این عالم شده و هنوز هیچ درک حسی، و به تبع آن، هیچ درک خیالی و عقلی از بدن خود و از اشیای خارجی در ذهنش نقش نبسته است. اما این بدان معنا نیست که کسی که صورت خیالی و عقلی از بدن خود در ذهن دارد، دیگر نمی‌تواند حالت هوای طلق را فرض کند؛ بلکه فرض ذهنی حالت هوای طلق برای صاحبان دقت و فطانت ممکن است؛ حتی اگر صور خیالی و عقلی از بدن در ذهنشان حضور داشته باشد؛ زیرا تمایز صورت خیالی

اگر هم درک شدن مغز توسط خودش، درکی فرامادی تلقی شود، این اشکال رخ می‌دهد که شیء مادی هرگز نمی‌تواند درکی فرامادی داشته باشد. تحقق درک فرامادی نشانه فرامادی بودن مُدرک است؛ پس با این فرض، باز تجرد و غیرمادی بودن نفس اثبات می‌شود؛ البته این بار نفس، نام «مغز» به خود می‌گیرد.

خلاصه آنکه برهان هوای طلق *ابن سینا* به‌خوبی انسان را به درک حضوری نفس خود راهنمایی می‌کند و حالت ترسیم‌شده در این برهان علاوه بر تحقق فرضی - که به‌تنهایی کارگشاست - امکان تحقق واقعی نیز دارد. آن چیزی هم که با تحقق فرضی یا واقعی حالت ترسیم شده در برهان به عنوان نفس درک می‌شود، نه مفهوم کلی یا خیالی بدن و نه افعال و حالات درونی و نه عضوی بدنی همانند مغز است؛ بلکه جوهری مجرد و غیرمادی است.

نتیجه‌گیری

ابن سینا مدعی است وجود جوهر مجرد نفسانی که غیر از بدن است، امری بدیهی است و هرکسی نفس خود را می‌تواند با علم حضوری درک کند. برهان هوای طلق یک بیان تبیینی است برای زدودن غبار غفلت از بدهت جوهر نفسانی و برای تسهیل فهم یافتِ حضوری نفس. با اینکه *ابن سینا* برهان هوای طلق را تجربی نمی‌داند و تحقق فرضی حالت ترسیم‌شده در آن را برای نیل به نتیجه کافی می‌داند و تحقق واقعی آن را ضروری نمی‌انگارد، ولی می‌توان آن را با دو راهکار «استفاده از داروهای بی‌حسی» یا با استفاده از «عملیات محرومیت حسی» واقعاً محقق کرد و به فرض مطرح‌شده در برهان، تحقق عینی بخشید. نفسی که با تحقق فرضی یا واقعی حالت ترسیم‌شده در برهان هوای طلق درک می‌شود، نمی‌تواند مفهوم کلی یا صورت خیالی بدن و نیز افعال و حالات درونی و نیز یکی از اعضای داخلی مانند مغز باشد.

.....
منابع
ابن حزم اندلسی، علی بن محمد، ۱۲۴۷ق، *الفصل فی الملل والأهواء والنحل*، قاهره، مکتبه الخانجی.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۱، *المباحثات*، قم، بیدار.

_____، ۱۳۷۵، *الأسرار والتبیهات*، شرح نصیرالدین طوسی، قم، البلاغه.

_____، ۱۴۰۴ق، *الشفاء الطبيعيات*، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

_____، ۱۳۸۳، *رساله نفس*، تصحیح موسی عمید، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.

آهنجی، امید، ۱۳۹۰، «برهان انسان معلق ابن‌سینا و بررسی امکان تحقق

علمی آن»، *حکمت سینوی*، ش ۴۶، ص ۷۹-۹۴.

پناهی شهری، محمود، ۱۳۸۹، *روان‌شناسی احساس و ادراک*، تهران، دانشگاه پیام نور.

صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، تصحیح و تعلیق

سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.

با فاعل یا معروض خاصی در نظر گرفته شود، در این صورت، تنها بر فاعل و معروض مطلق و نامتعین دلالت می‌کند که فایده‌ای ندارد، و اگر مقید به فاعل یا معروض خاصی در نظر گرفته شوند (مثل اینکه گفته شود: فعل من، فعل تو) در این صورت، قید و طرف نسبت، جزئی از مفهوم فعل یا عرضی مقید خواهد بود. و همه می‌دانیم که درک جزء قبل از درک کل است. بنابراین کسی که گمان می‌کند با ملاحظه افعال یا عوارض درونی‌اش به ذات خودش به عنوان فاعل این فعل یا معروض این عرضی پی برده است، قبل از درک افعال و عوارض ذات خود، ابتدا ذات خود را به عنوان قید و طرف نسبت این افعال و عوارض درک کرده است، سپس افعال و عوارض منسوب به آن ذات را درک کرده است. به عبارت ساده‌تر، هر کسی ابتدا باید درکی از خود داشته

باشد تا بتواند بگوید: فعل من، حالت من» (*ابن سینا*، ۱۳۷۱، ص ۶۰).

ممکن است کسی بگوید: چرا فاعل این افعال درونی یا معروض این عوارض درونی، لزوماً باید نفس باشد؟ چه اشکالی دارد یکی از اعضای بدن، فاعل یا معروض آنها باشد؟

پاسخ این است که این افعال و عوارض درونی، امری غیرمادی هستند، زیرا هیچ‌یک از ویژگی‌های امور مادی را ندارند. و روشن است که فعل غیرمادی نمی‌تواند از فاعل مادی صادر شود و نیز عرض غیرمادی نمی‌تواند بر ماده عارض شود؛ پس به‌ناچار باید فاعل و معروض این امور، نفس مجرد و غیرمادی باشد.

اشکال مغز

شاید آنچه در درون انسان وجود دارد و خود را به عنوان «من» درک می‌کند، عضوی از اعضای داخلی بدن مثل مغز است که حتی بعد از قطع شدن ارتباط ادراکی با اعضای بیرونی بدن، خود را درک می‌کند؛ بنابراین، نفس همان مغز خواهد بود که خود را درک می‌کند.

پاسخ این است که درک و شناخت یا به شیء مادی تعلق

می‌گیرد یا به چیزی مجرد و فرامادی. درک اشیای مادی منحصر

است در دیدن و شنیدن و چشیدن و بویدن و لمس کردن، که همه

با واسطه ابزارهای حسی تحقق می‌یابند. مغز به‌تنهایی هیچ‌یک از

ابزارهای درک حسی را ندارد و بدون وساطت چشم و گوش و سایر

ابزارهای حسی، از احساس عاجز است. پس مغز هرگز نمی‌تواند

درکی حسی از خود داشته باشد. علاوه بر اینکه اگر مغز بتواند خود را

با درک حسی بشناسد، باید ویژگی‌های مادی خودش (مانند شکل و

رنگ و اندازه) را درک کند؛ درحالی‌که انسان وقتی خود را با تأمل

درونی می‌یابد، اثری از خواص مادی در میان نیست.